

# خطاب به عشق

نامه‌های عاشقانهٔ آلبر کامو و ماریا کاسارس

دفتر اول

۱۹۴۴-۱۹۴۹

با مقدمهٔ کاترین کامو

ترجمهٔ

زهرا خانلو

ویراستهٔ

آزاد عندلیبی

فرهنگ‌نشر نو

با همکاری نشر آسیم

تهران-۱۳۹۹

## ۱ - آلبر کامو به ماریا کاسارس<sup>۱</sup>

ژوئن ۱۹۴۴

ماریای عزیز<sup>۲</sup>،

ساعت شش ونیم در دفتر مجله<sup>۳</sup> نو فرانسه<sup>۴</sup> با ویراستار<sup>۵</sup> مونت- کارلو<sup>۶</sup> قرار دارم. از آنجا مطمئناً به سیرانو<sup>۷</sup> خواهیم رفت که در تقاطع خیابان بک<sup>۸</sup> و بلوار سن ژرمن است<sup>۹</sup>. تا ساعت هفت ونیم غروب آنجا منتظرت خواهیم بود. ساعت هفت ونیم

۱. Pneumatique؛ سیستمی متشکل از مجراهای لوله‌ای شکل که اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم در برخی از شهرها کاربرد داشته و نامه‌ها و بسته‌ها را داخل اداره یا داخل شهر در مسافت‌های کوتاه با فشار هوا جابجا می‌کرده است... م.

۲. آلبر کامو و ماریا کاسارس در خانه میشل و زت لریس (Zette Leiris) هنگام دورخوانی نمایشنامه آرزویی دُم در تله (Désir attrapé par la queue) اثر پابلو پیکاسو با هم آشنا شدند. نویسنده [کامو] به دختر جوان بازیگر که شاگرد سابق کنسرواتوار هنر دراماتیک است و با تئاتر ماتورن قرارداد دارد، پیشنهاد می‌کند که نقش مارتا را در سوء تفاهم بازی کند. تمرین آغاز می‌شود و آلبر کامو شیفته بازیگر می‌شود؛ شب ششم ژوئن ۱۹۴۴. آخر شب در خانه کارگردان شارل دولن (Charles Dullin) مصادف با پیاده شدن متفکین در نرماندی، عاشق هم می‌شوند. از اکتبر ۱۹۴۲، نویسنده جوان الجزایری در متروپل تنها زندگی می‌کرده است. زنش فرانسین با نام خانوادگی پدري فور (Faure) که در شهر وهران معلم بوده، نتوانسته به او بپیوندد چون جنوب در اشغال آلمان‌ها بوده است.

3. NRF: La Nouvelle Revue Française

4. Monte-Carlo

5. Cyrano

6. Rue du Bac

۷. دفتر مجله<sup>۱۰</sup> نو فرانسه در منطقه<sup>۱۱</sup> هفت پاریس در خیابان سبستین بوتن (Sébastien-Bottin) تقاطع خیابان بون (Beaune) و خیابان اونیورسپته قرار داشت. آلبر کامو در سال ۱۹۴۲، در آن بیگانه و افسانه<sup>۱۲</sup>

کامو به او پاسخ می‌دهد:

به‌جز ناتمام، باید در ابهام وجود خویش مُرد، از هم گسیخته [...] اما شاید همان‌طور که مرگ یگانگی محقق شده است، شناخت تزلزل‌ناپذیر حقیقت هم باشد و برای لمس قلب مرگ، باید این راز، این ابهام وجود، این نهیب همیشگی، این جنگ با خود و با دیگران وجود داشته باشد. پس کافی‌ست بشناسیمش و این راز و تضاد را در سکوت به ستایش بنشینیم، فقط با یک شرط: دست از مبارزه و کند و کاو نکشیم.

سپاس از هر دو آن‌ها. نامه‌هایشان باعث می‌شود جهان جایی بزرگ‌تر و نورانی‌تر شود و هوا سبک‌تر باشد فقط به‌خاطرِ بودن آن‌ها.

حض نشکستن عهد و وفا – چیزی که پدرم به من آموخته – اینجا از دوستم ماتریس ویان<sup>۱</sup> قدردانی می‌کنم که کاری مقدس را به انجام رساند: او بود که نامه‌ها را پاک‌نویس کرد و بر آن‌ها تاریخ گذاشت (!!)) و روزها و روزها این نامه‌نگاری را رتب کرد. ملاحظه و دقت و ظرافتی به کار برد که تنها از قلب بخشنده و مهربان و برمی‌آمد.

کاترین کامو

نامه‌های آلبر کامو موجزتر است اما ترجمان همان عشق به زندگی، شیفتگی اش به تئاتر، توجه همیشگی اش به بازیگران و حساسیت آن‌هاست. او در این نامه‌ها موضوعاتی را مطرح می‌کند که برایش عزیز است مثل حرفه نویسنده‌گی اش، تردیدهایش، و سهمناکی کار نوشتن توأمان با بیماری سل. او با ماریا درباره آنچه می‌نویسد صحبت می‌کند، پیشگفتار پشت و رو، عصیانگر، وقایع‌نگاری‌ها، تبعید و سلطنت، سقوط، آدم اول. او هرگز خود را «درخور» احساس نمی‌کند. ماریا خستگی‌ناپذیرانه به او اطمینان می‌بخشد، به او باور دارد، به آثارش، نه کورکورانه بلکه به‌عنوان یک زن می‌داند که آفرینش از هر چیزی قوی‌تر است. و او بلد است این را با یقین و ایمانی حقیقی بگوید.

کامو در ۲۳ فوریه ۱۹۵۰ برای او می‌نویسد: «هیچ‌کدام از ما دیگر در کار و زندگی و غیره تنها نیست. هر کدام از ما کسی را دارد که فقط با او معنای همراهی را درک می‌کند.» و این تا آخر محقق بود.

چطور این دو نفر توانسته‌اند این همه سال را زیر فشاری طاقت‌سوز تاب بیاورند؛ فشاری که وقتی به آدم وارد می‌شود، زندگی آزادانه‌اش به‌خاطر ملاحظه دیگران محدود می‌شود. زندگی‌ای که در آن «باید پیش رفتن را آموخت، راه رفتن بر طنابی تنیده از عشقی عاری از هر غرور»، بی‌ترک کردن هم، بی‌شک کردن به هم، با توقع صداقتی دوطرفه. جواب این پرسش در این نامه‌نگاری نهفته است. پدرم در ۱۴ فوریه ۱۹۶۰ فوت کرده است. در اوت ۱۹۵۹، به نظر می‌رسد که آن‌ها توانسته‌اند بر این طناب، بدون لغزش و تا انتها پیش بروند. ماریا برای او می‌نویسد:

[...] به‌نظم بد نباشد که گاهی به آشفته‌گی ناجور ذهنم بیندازم. این غمگینم می‌کند که هرگز فراغت و فراست و اراده محکمی را که برای سر و سامان دادن به درونم لازم است نیابم. این فکر آزارم می‌دهد که همان‌طور که لاعلاج به دنیا آمده‌ام، ناتمام از دنیا بروم.

۱. Résidente privilégiée؛ شهروند مقیم ممتاز، اثر ماریا کاسارس، انتشارات فایار، ۱۹۸۰.